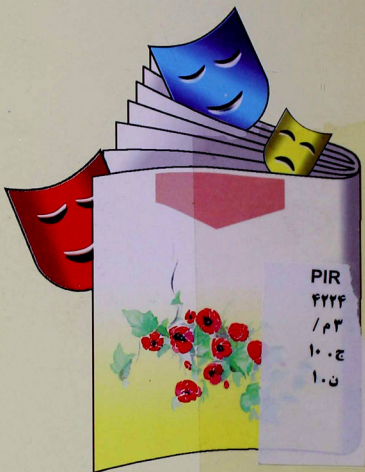


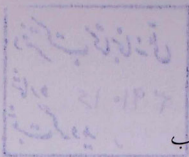
از مجموعه
نمایشنامه های دانش آموزی (۱۰)

ماجرای چوب

(براساس داستان "عصای کارگشا" نوشته سوته یوف)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ماجرای چوب

(بر اساس داستان 'عصای کارگشا' نوشته 'سوته یوف')



از مجموعه

نمایشنامه‌های دانش‌آموزی (۱۰)

محمدرضا مقصی



تابستان ۱۳۷۷

دئتر کتب کتابخانه ملی

شماره ۱۶ ۹۱۰ ۲

ثبت گروید ر

PSR

۴۳۳۴

۱۴۳

۱۵.۲۰

ن ۱۰



عنوان کتاب: ماجرای چوب
تهیه و تنظیم: اداره کل امور فرهنگی و هنری معاونت پرورشی
وزارت آموزش و پرورش
نویسنده: محمدرضا مقصی
بازنویسی و ویراستاری: کارشناسی هنرهای نمایشی
ناشر: انتشارات تربیت
حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی انتشارات تربیت
طرح روی جلد: مجتبی بابائیان
چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷
تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: گرافیک گستر
چاپ و صحافی: دفتر انتشارات اسلامی
قیمت: ۵۵۰ ریال
شابک: ۹۶۴ - ۶۳۰۶ - ۵۷ - ۸
ISBN 964-6306-57-8

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهید

لبافی‌نژاد غربی، پلاک ۱۸۳ صندوق پستی: ۱۴۱۵ - ۱۳۴۱۵

تلفن دفتر مرکزی: ۶۴۶۰۶۸۳ تلفکس: ۶۴۶۵۹۰۵

در بین انواع و اقسام روشها، شیوه‌ها، ابزارها و بیان‌های هنری، بیان نمایش در مجموع از همه رساتر، بلیغ‌تر و جالب‌تر است و امتیازات بیشتری دارد. «مقام معظم رهبری»

مقدمه

نظر به اهمیت هنر نمایش و تأثیر سازنده آن در تربیت اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی آینده‌سازان میهن اسلامی «اداره کل امور فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش» در راستای اهداف و سیاستهای از پیش تعیین شده، اقدام به تهیه و تدوین مجموعه نمایشنامه‌های مناسب و جذاب از میان آثار برگزیده مسابقات نمایشنامه‌نویسی دانش‌آموزان و «آیین تربیت» نموده است.

هرچند ممکن است این مجموعه، کامل و بدون اشکال نباشد اما ما معتقدیم که با آرایه تعداد متنابهی از این دست آثار می‌توانیم به تقویت بنیه گروه‌های نمایش دانش‌آموزان بپردازیم. جهت استفاده هرچه بیشتر از این متون، ذکر این نکته ضروری است که برخی متون نمایشی، با

تغییرات جزئی قابل استفاده برای هر دو گروه خواهر و برادر می باشد. امیدواریم با استفاده از نظرات و پیشنهادات سازنده صاحبان اندیشه و مربیان محترم مدارس، گامی هرچند کوچک در جهت تربیت و غنی سازی اوقات فراغت این نسل پویا برداریم.

کارشناسی هنرهای نمایشی
اداره کل امور فرهنگی و هنری



لایحه پیشنهادی و تصویب شده

تاریخ تصویب: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

محل امضاء و مهر

نقش‌ها:

- ۱ - روباه
- ۲ - سنجاب
- ۳ - میمون
- ۴ - قورباغه
- ۵ - خارپشت
- ۶ - خرگوش
- ۷ - لاک‌پشت

(با تغییرات جزئی، برای دو گروه خواهر و برادر در مقطع راهنمایی قابل استفاده است.)

صحنه اول: جنگل.

(صدای شکارچیان از بیرون می آید.)

صدای شکارچی ۱: بزنش، بزنش، اوناهاش پرید پشت بوته ها.

صدای شکارچی ۲: اما کو، کجاست؟ نمی بینمش.

صدای شکارچی ۱: اوناهاش پرید پشت اون درخت.

صدای شکارچی ۲: آهان دیدمش، دیدمش.

صدای شکارچی ۱: پس چرا معطلی؟ بزن، به خاطر اون دُم قشنگشم که شده باید بزنیش.

صدای شکارچی ۲: ای بدجنس فرار کرد.

(روبه وارد صحنه می شود.)

صدای شکارچی ۱: نذار فرار کنه.

صدای شکارچی ۲: آه!

صدای شکارچی ۱: چی شد، چرا نمی زنیش؟

صدای شکارچی ۲: فشنگ‌هام تموم شد.

صدای شکارچی ۱: بدبیاری! از دستمون فرار کرد.

صدای شکارچی ۲: بالاخره می‌گیرمش.

صدای شکارچی ۱: با دست خالی؟!

صدای شکارچی ۲: دفعه دیگه... دفعه دیگه حتماً شکارش می‌کنم.

صدای شکارچی ۱: ببینیم و تعریف کنیم.

صدای شکارچی ۲: بریم.

روباه: نزدیک بود جونمو سر این کار بذارم. خطر از بیخ گوشم رد شد. همه‌ش تقصیر این پدربزرگمه. بهش گفتم من گشنمه غذا می‌خوام. زد توی سرم و گفت: خودت برو پیدا کن. گفتم من بچه‌ام شکار بلد نیستم. گفت: یاد می‌گیری. چیزی هم پیدا نمی‌شه بخورم، پس چرا کسی نمیداد. مردم از گشنگی... اون کیه؟ آخ جون سنجابه اومد.
(سنجاب وارد می‌شود.)

سنجاب: حوصله‌ام سر رفته، دیگه خسته شدم. این جنگل دیگه تکراری شده. همه کارهاش، همه بازی‌هاش. عقاب که از جنگل بلوط اومده بود می‌گفت بچه‌های اون جنگل این قدر بازی بلدن. ولی ما فقط چندتا بازی بلدیم؟ قایم‌موشک، گرگم به هوا و چندتای دیگه. اصلاً بهتره من از این جنگل برم. آره می‌رم توی اون جنگل. جنگل بلوط.
(نگاهش به چوبی بلند روی زمین می‌افتد.)

این چیه؟ برق می‌زنه، چقدر قشنگه، چقدر صافه، چقدر نرمه، چوبه، چه چوب قشنگی! پیدا کردم. خیلی خوب شد. فهمیدم. چیکار کنم. آخ جون باهاش یه الاکلنگ درست می‌کنم و با بقیه دوستان شروع می‌کنم به بازی الاکلنگ، هی بازی می‌کنیم و هی شعر می‌خوانیم. الاکلنگ. شیر و پلنگ. الاکلنگ شیر و پلنگ. الاکلنگ شیر و پلنگ این ورش بشین، اون ورش بشین هی برو بالا هی بیا پایین الاکلنگ چه خوبه وقتی که بالا میره می‌ره توی آسمون اون وقت که می‌آد پایین. آخ جون چه کیفی داره. آخ جون چه کیفی داره... این ورش بشین. اون ورش بشین. (روباه می‌خواهد به سنجاب حمله کند که صدای میمون بلند می‌شود.)

صدای میمون: هی سنجاب چی کار می‌کنی؟ نکنه دیوونه شدی با خودت حرف می‌زنی؟
(میمون وارد می‌شود.)

سنجاب: نه دیوونه نشدم.
میمون: چی پشتت قایم کردی؟

سنجاب: من چیزی پشتم قایم نکردم.

میمون: پس چرا دست‌هات پشتته؟
سنجاب: خوب همینطوری.

میمون: مگه همینطوری هم می‌شه؟ ناگه چی پشتت قایم کردی؟

روباه: غدام آماده بود. نزدیک بود بخورمش، این میمون
بدجنس بی قواره مزاحم شد. بلام چی کار کنم. خوب من هم
هر جفتشون را می خورم. بهتر از این نمی شه.

سنباب: بده من، بده من اون مال منه، بده من.

میمون: ببینم، ببینم فقط ببینم.

سنباب: اِه!

میمون: چقدر نرمه، چقدر صافه. مثل مغز موزه. ولی نه این
چوبه، آخ جون پیدا کردم. حق به حقدار می رسه. بالاخره
هرچه باشه، من میمون بندبازم. یه چوب برای حفظ تعادل
خودم احتیاج دارم بالاخره پیدا شد. پیدا شد.

سنباب: چی چی پیدا شد؟ این چوب مال منه. من اول پیداش
کردم. می خوام باهاش الاکلنگ بازی کنم.

میمون: الاکلنگ دیگه چیه؟ این چوب به درد من می خوره.

سنباب: ولی این چوب مال منه.

(روباه حمله می کند.)

روباه: بالاخره گرفتمش.

سنباب: اِ. منو ول کن. کمک کمک!

میمون: ولش کن. ولش کن بدجنس.

روباه: الان هر جفتتون را یک لقمه چرب و خوشمزه می کنم.

سنباب: کمک، کمک، میمون به دادم برس.

میمون: ولش کن!

روباه: نزن، چرا می زنی؟

(میمون و سنجاب فرار می‌کنند.)

روباه: همه‌ش تقصیر این میمون بدریخت و قیافه شد. سنجاب حسابی توی چنگم بود. بالاخره می‌گیرمتون. بلام چیکارتون کنم. این چوب هم مال خودمه. مگه نه چوب جونم. نترس نازی، گل پیازی. اون یکی می‌خواست باهاش الاکلنگ درست کنه. الاکلنگ شیر و پلنگ این ورش بشین. اونورش بشین هی برو بالا - هی بیا پایین. مگه می‌ذارم؟ اون یکی می‌خواست باهاش بندبازی کنه. من میمون بندبازم! آره جون خودت. اول برو اون ریخت و قیافه تو درست کن. اما چه فایده؟ من گشنمه. خوب چوب جونم می‌خواهم این دفعه یک حیوان برام پیدا کنی این هوا. که چاق و چله‌ام باشه خوب هیس! پس چرا کسی نمی‌آد؟ صبرم داره تموم می‌شه‌ها.

(چوب را روی زمین می‌گذارد و پنهان می‌شود. سنجاب و میمون در گوشه صحنه.)

سنجاب: روباه چوب رو جا گذاشته.

میمون: چطوره بریم ورداریم؟

سنجاب: روباه می‌گیرتمون.

میمون: حالا می‌گی چی‌کار کنیم؟ شاید یکی از دوستانمون را گرفت؟

سنجاب: باید فکری کنیم.

میمون: می‌گم چطوره هرکی اومد صداش کنیم؟

سنباب: ولی نه، روباه می فهمه مارو هم می خوره.

میمون: پس باید فکر کنیم.

سنباب: می گم چطوره هرکی اومد با اشاره اون رو خبردار کنیم؟

میمون: ولی ممکنه نفهمه.

سنباب: ولی دیگه راهی نیست.

میمون: بینیم حالا کی می آد.

(قورباغه وارد می شود.)

قورباغه: قور قور... آی بچه ها کجایید؟ آی بچه ها کجایید؟

نکنه قایم شدید. می خواید سر به سرم بگذارید. اما نه انگار

راستی راستی نیستن. یه امروز که می خوایم بازی کنیم

بچه ها نیستن نکنه رفتن گردش و منو نبردن؟ اما نه اگه

رفته بودند منم می بردند. پس کجا رفتند؟

روباه: از شانس بد ما بین چی نصیب ما شد؟ پدربزرگم

می گفت گوشت قورباغه خیلی تلخ و بدمزه است اما دیگه

مجبوریم همین را بخوریم. بهتر از گشنگیه. خوب زود

بجنبیم تا فرار نکرده.

قورباغه: این دیگه چیه؟ چرا این قدر صافه؟ چرا این قدر

نرمه؟ آهان چوبه! بالاخره اون چیزی که دوست داشتم پیدا

کردم. مال خودم شد. عالی شد! باید همه می فهمیدند که

من چی کارهام. آره خیلی خوب شد. حالا اگه این چوب مال

من باشه با اون یه بادبون قایق درست می کنم و می اندازم

توی آب اون وقت می‌رم سفر دور دنیا.

پاروزنان با قایق چوبی‌ام

می‌رم به دنیای قشنگ و زیبا

از روی موج‌ها رد می‌شم

پاروزنان با قایق چوبی‌ام

سنجاب و میمون: قورباغه مواظب باش، فرار کن.

روباه: بالاخره گرفتمت.

قورباغه: کمک، کمک، منو ول کن بدجنس.

سنجاب و میمون: قورباغه فرار کن، ولش کن بدجنس ولش

کن.

روباه: ای سنجاب و میمون لعنتی، ای بدجنس‌ها. اصلاً

شماها را می‌خورم.

(روباه به طرف سنجاب و میمون رفته و قورباغه فرار می‌کند. آنها

نیز فرار می‌کنند.)

روباه: ای بدجنس‌های فضول همش تقصیر شماها بود.

نزدیک بود یک لقمه چپش کنم. اگه به چنگم بیفتید بلام

چی کارتون کنم. شکست نمی‌خورم. این قدر اینجا می‌ایستم

تا یکی را شکار کنم. چوبم، چوبم کجاست؟ اینم برای ما

چوب نشد بهش گفتیم که یه حیوون چاق و چله برام پیدا

کن. یه قورباغه بی‌مزه و کوچیک پیدا کرد. اما دیگه چیکار

کنم؟ من گشمنه دیگه صبرم تموم شده در هر حال بهتره

زود قایم شم.



(پنهان می‌شود.)

سنباج: بچه‌ها دوباره چوب را گذاشته
قورباغه: حالا می‌گی چکار کنیم؟
میمون: بدجنس تا یکی رو شکار نکنه انگار دست‌بردار
نیست.

قورباغه: هرکسی اومد. سر و صدا می‌کنیم تا فرار کنه.
سنباج: ولی نه روباه صدامونو می‌شنوه و ما را هم می‌خوره.
میمون: پس چیکار کنیم؟ راه دیگه‌ای نیست.
قورباغه: تازه اگه خواست ما را هم بگیره ما سه نفریم، همگی
با هم می‌ریزیم سرش.
سنباج: آره خوب فکریه.
روباه: ا. پس چرا کسی نمی‌آد؟ پس چرا خبری نیست؟
گشمنه.

میمون: بچه‌ها تیغ تیغی اومد.
(خارپشت وارد می‌شود.)

روباه: ببین چقدر دارم دردسر می‌کشم. از شانس بد من حالا
تیغ تیغی اومد. ولی خوب مهم نیست. پدر بزرگم می‌گفت
خارپشت گرفتن خیلی هنر می‌خواد خوب من هم خیلی هنر
دارم. ولی تیغ تیغی پر تیغه. خوب حالا کاریش نمی‌شه کرد.
من خیلی گرسنه‌ام باید اونو بگیرم.

خارپشت: این دیگه چیه؟ میوه‌اس؟ ولی چرا گرد نیست. نکنه
یک میوه جدیده. آخ جون. خیلی عالی شد. وقتی که از خونه

می‌اومدم. خواهرجونم گفت برام میوه بیار. خوب حالا من هم نصف این میوه جدید را می‌خورم و نصف دیگرش رو هم برای خواهرم می‌برم. عجب چقدر سفته نکنه کاله، ولی نه این میوه نیست این یه چوبه. چقدر هم قشنگه، چقدر هم صافه، آخ جون پیدا کردم. دیگه خوب شد. دیگه راحت شدم، دیگه خسته نمی‌شم، دیگه اینقدر بالا و پایین نمی‌رم. حالا و با کمک این چوب می‌تونم هم راحت‌تر کار کنم و میوه بیشتری بچینم. آره خوب فکریه. با کمک این چوب دیگه لازم نیست بالای درخت برم و هی درخت را تکون بدم. بلکه این پایین می‌ایستم و با اشاره چوب میوه‌ها را پائین می‌ریزم. چه فکری بهتر از این، خیلی عالی شد!

(روباه به او نزدیک می‌شود.)

سنباب و میمون و قورباغه: خارپشت مواظب خودت باش.
(روباه می‌ترسد. خارپشت خود را جمع می‌کند. همگی روباه را دنبال می‌کنند.)

سنباب: ای بدجنس، وایسا کجا فرار می‌کنی؟

قورباغه: ای حقه‌بازِ کلک. اگه راست می‌گی وایسا.

میمون: بچه‌ها نذارید فرار کنه.

روباه: دیگه جای موندن نیست.

(روباه فرار می‌کند.)

میمون: چرا گذاشتید فرار کنه؟

قورباغه: اون خیلی زرنگ بود.

سنجاب: عجب بدجنسی بود.

میمون: می خواست همه ما را با هم بخوره.

خارپشت: اما از چنگمون در رفت.

قورباغه: حالا دیگه برای ما تله میذاره.

سنجاب: اگه یکبار دیگه توی جنگل دیدمش با گردو می زنم

توی مُخَش.

خارپشت: اما نزدیک بود این چوب از دستم دربره ها.

سنجاب: چی داری میگی این چوب مال منه؟

خارپشت: چی چی مال منه؟ من خودم این چوب را پیدا کردم.

سنجاب: چی چی رو من پیدا کردم؟ من نزدیک بود جونم رو

سر این چوب بذارم.

خارپشت: خوب منم همینطور. مگه ندیدی چطوری

می خواست منو بگیرد؟

سنجاب: خوب تو که ندیدی چطوری پای منو گرفته بود و

دور اینجا تابم میداد و می خواست منو بخوره.

قورباغه: چی می گید؟ این چوب مال منه. مگه ندیدید چطور

می خواست منو بخوره؟

میمون: شماها معلوم هست چی دارید می گید؟ مگه ندیدید

دُم منو گرفته بود و می خواست منو بخوره؟ این چوب مال

منه. این چوب به درد من می خوره. من میمون بندبازم اگه

این چوب نباشه که من نمی تونم تعادل خودم را حفظ کنم.

بنابراین چوب مال منه حرف بیخود هم نزنید.

سنجاب: چرا حرف بیخود می‌زنی؟ من این چوب را پیدا کردم. این چوب مال منه «من میمون بنده‌باز هستم»!

میمون: ادای منو درمی‌آری؟ بله که هستم می‌خواهی نشونت بدم.

سنجاب: خوابش را ببینی. این چوب را خودم پیدا کردم که باهاش الاکلنگ درست کنم حالا بدم به تو. آقارو باش.

قورباغه: قورقور چه خبره داد و بیداد می‌کنید؟ سرم را درد آوردید. این چوب به درد شماها نمی‌خوره. به درد من می‌خوره که می‌خواهم باهاش دور دنیا را بگردم، نه شماها. بنابراین این چوب مال منه که می‌خوام باهاش قایق درست کنم.

خارپشت: چه خبرتونه، چرا این قدر شلوغ می‌کنید؟ گفتم که این چوب مال منه، بیخود سر خودتون را درد نیارید.

میمون: تو دیگه بشین، تیغ تیغی!

خارپشت: حرف مفت نزن. وگرنه میام با این تیغهام حالتو جا می‌آرم‌ها.

سنجاب: چندبار بگم، این چوب را اول من پیدا کردم. بنابراین مال منه، مال منه، مال منه.

قورباغه: آقارو باش. چه زود صاحب شد!

سنجاب: پس چی؟ فکر می‌کنی مال توه؟

قورباغه: هان! آفرین، بالاخره فهمیدی.

خارپشت: مال خودمه. بیخود تو سر و کله خودتون می‌زدین.

میمون: بیخود جوش نیار. حق به حقدار میرسه.

سنجاب: چی، حق به حقدار میرسه؟ مال منه.

قورباغه: مال خودمه!

(صحنه و شلوغی حیوانات. خرگوش با سرعت وارد می‌شود.)

خرگوش: کمک، کمک، کمک کنید آهای بچه‌ها کمک کنید!

خرگوش: بچه‌ها کمک کنید. بچه‌ها عجله کنید. جوش در

خطره. با شماها هستم. گوش کنید. کمک کنید. جوش در

خطره. با شماها هستم. مگه نمی‌شنوید؟ چرا بی‌خیالید؟

جوش در خطره. تورو خدا رحم کنید. نکنه منو

نمی‌شناسید؟ نکنه از شدت ترس قیافه‌ام عوض شده؟ ولی

نه. من خودم هستم آقاخرگوشه. بچه‌ها. آهای بچه‌ها. منم

خرگوش، دوست شما، از شماها کمک می‌خوام. کمک کنید.

قورباغه: آخ سرم. سرم داره گیج میره خسته‌ام کردید. این

چوب بدرد من می‌خوره. این چوب باید مال من باشه. حیف

از من که قایق‌سواری نکنم و دنیا را نبینم.

میمون: بندبازی!

خارپشت: میوه‌تکانی!

سنجاب: الا کلنگ.

میمون: مال منه.

خارپشت: مال منه.

سنجاب: مال منه.

خارپشت: مال منه.

خرگوش: من می‌دونم مال کیه!

میمون: چی؟ برو بابا خودمون کم بودیم یکی دیگه‌ام پیدا شد.

خرگوش: نه من چوب رو نمی‌خوام. من کمک می‌خوام.

قورباغه: چه جور کمکی؟!

خرگوش: دنبال من بیایید. پس چرا معطلید؟ بیایید به من

کمک کنید. جونش در خطر.

میمون: کی؟ کجا؟

خرگوش: کمک کنید.

خارپشت: بچه‌ها نکته از طرف روباه اومده تا مارو گول بزنه؟

خرگوش: این چه حرفیه که تو می‌زنی؟ من به دوستانم کمک

بزنم؟ زود باشید. اگه دیر کنیم روباه اونو می‌خوره.

قورباغه: کی رو می‌خوره؟

خرگوش: دنبال من بیاید تا بفهمید.

میمون: من می‌گم بریم اگر اتفاقی هم افتاد همه با هم هستیم.

قورباغه: بدفکری نیست. اگه راستی راستی روباه هم بود با

این چوب می‌زنیمش.

خرگوش: پس چرا معطلید؟ بیاید بریم. وقت را بیخود تلف

نکنید.

سنجاب: بریم.

صحنه دوم:

(جایی دیگر از جنگل. لاک‌پشتی اسیر روباه است.)

روباه: دیگه از این بهتر نمی‌شه پدربزرگم باید بفهمه که من چقدر زرنگم. باید به من افتخار کنه. اوه چقدر هم سنگینه.

لاک‌پشت: کمک. کمک کنید. برو بچه این قدر شوخی نکن! روباه: شوخی یعنی چه؟ لقمه به این بزرگی رو کجا می‌تونم پیدا کنم؟

لاک‌پشت: کمک کمک این بچه روباه می‌خواد منو بخوره. روباه: امروز دیگه داشتم ناامید می‌شدم. شکم جون دیگه ناراحت نباش قار و قور بیخود هم نکن.

لاک‌پشت: برو بچه اینقدر اذیت نکن. من قابل خوردن نیستم. روباه: به امتحانش می‌ارزه. خیلی سنگینه. چقدر عالی شد. به به.

(دیگران وارد می‌شوند.)

روباه: راه بیا دیگه. پدربزرگم منتظرمه الان دیگه کم‌کم نگران می‌شه.

خرگوش: بچه‌ها حمله کنید.

روباه: ا خیلی بد شد. حالا چی کار کنم پدربزرگ؟

خرگوش: بچه‌ها بز نیمش.

روباه: نزنید. من کاری نکردم. من داشتم با آقا لاک‌پشته بازی می‌کردم.

سنجاب: آره جون خودت. پس چرا اون را می‌کشیدیش؟

روباه: آخه بازیمان بکش بکش بود.

قورباغه: پس چرا برای ما تله گذاشته بودی؟

روباه: آخه می خواستم با شما بازی کنم ولی شما نخواستید.

خارپشت: پس چرا مارو می خواستی بگیری؟

روباه: آخه گشتم بود، نه ببخشید، اینهم یه جور بازیه.

میمون: ای شکمو می خواستی آقا لاک پشت رو هم بخوری.

میمون: چطوره به درخت آویزونش کنیم؟

روباه: نه نه اینکار رو هم نکنید.

خارپشت: بچه ها چطوره دُمش رو قطع کنیم؟

روباه: نه نه مرا ببخشید. اینکار رو نکنید. دُم من خیلی قشنگه.

قورباغه: من می گم ببندیمش.

روباه: نه نه.

خرگوش: بچه ها چطوره از آقا لاک پشت پرسیم؟

بچه ها: خوب فکریه.

سنجاب: حالت خوبه آقا لاک پشت.

لاک پشت: بد نیستم، خیلی ممنون.

خرگوش: می گم آقا لاک پشت روباه را گرفتیم. چکارش کنیم؟

لاک پشت: باید روباه رو ادب کرد.

لاک پشت: دست شما درد نکه خیلی ممنون...

سنجاب: خواهش می کنیم. آقا لاک پشت ما کاری نکردیم.

وظیفه ما بود.

لاک پشت: شرمندهام کردید. بیشتر از این خجالتم ندید. ای

حقه‌باز، کلک، سر به سر من و بچه‌های جنگل می‌زاری؟
 روباه: غلط کردم. اشتباه کردم. اصلاً همش تقصیر پدر بزرگم
 بود. ببخشید. ببخشید.

لاک‌پشت: بچه‌ها، دست و پاش را محکم بگیرید. می‌خوام
 تنبیه‌ش کنم.

روباه: جون پدر بزرگم اینکارو نکنید. من گشنه‌ام. می‌میرم.

لاک‌پشت: تا تو باشی، دیگه از اینکارها نکنی.

روباه: آخ آخ مُردم، کمک، کمک، پدر بزرگ!

خرگوش: سزای کسی که به بقیه کلک بزنه، همینه.

قورباغه: دیگه برای کسی تله نگذاری‌ها.

روباه: غلط کردم. آخ - آخ - مُردم.

میمون: دیگه هوس خوردن مارو نکنی.

روباه: مُردم - مُردم - زن.

خارپشت: ای شکموی بدجنس.

سنجاب: حقه‌باز. حيله گر.

روباه: مُردم - مُردم - من دیگه نفس نمی‌کشم.

میمون: بچه‌ها مثل اینکه مُرد.

قورباغه: انگار تکون نمی‌خوره.

خرگوش: بچه‌ها نکنه کلک باشه.

خارپشت: نه، انگار راس راسی مُرده. همش تقصیر آقا

لاک‌پشته که اینقدر محکم زد.

سنجاب: بچه‌ها حالا چکار کنیم؟

خرگوش: چطوره بریم دکتر بیاریم؟
لاک پشت: نه نمی‌خواد. برید کنار ببینم قلبش کار می‌کنه یا نه...
قلبش که می‌زنه. نکنه غش کرده. خرگوش زود برو مقداری
آب بیار.

سنباب: بیچاره به چه روزی افتاد.
قورباغه: حالا جواب خانوادشو چی بدیم؟
لاک پشت: آبو بپاش توی صورتش.

روباه: نه نه دست نگه دارید اینطوری خیس می‌شم.
لاک پشت: چی شد؟ خوب شدی؟

روباه: فکر کردید، اگه به پدر بزرگم نگفتم. بهش می‌گم. تک
تک گیرتون بیاره و یه لقمه چربتون کنه. زورتان به من
می‌رسه؟ بلایی به سرتون بیاریم که حیوون بودن از یادتون
بره الان تمام روباه‌ها را خبر می‌کنم.

(خارج می‌شود.)

خرگوش: حالا چکار کنیم؟
لاک پشت: باید یه فکری بکنیم.

قورباغه: زود باشید وگرنه سر و کله روباه‌ها پیدا می‌شه.
خرگوش: بچه‌ها اون گفت اگه تک، تک گیرتون بیارم.
حسابتون را می‌رسم حالا چه کار کنیم؟

لاک پشت: از هیچی نترسید. باید همه با هم باشیم.

خرگوش: فهمیدم، اگه اومدند من شروع میکنم به دویدن و
اینقدر می‌دونمشون که از نفس بیافتند. اون وقت شماها

همگی بریزید سرشون.

سنباب: آره خوب فکریه. منم از بالای درخت با گردو می‌زنم توی کله‌شون.

خارپشت: منم با تیغهام به جوشون می‌افتم.

میمون: منم از بالای درخت توی سرشون نارگیل می‌زنم.

قورباغه: منم تا دم رودخونه دنبال خودم می‌کشمشون. شما هم اونارو هل بدید توی رودخونه.

لاک‌پشت: ولی حالا من چکار کنم؟ من که پیرم و چشمام جایی رو نمی‌بینه. اگه فرار هم بکنم امکان داره بیافتم توی یک گودال. من دیگه پیر شدم، هر قدمی که برمی‌دارم یا پام می‌خوره به یه تکه سنگ و زمین می‌خورم و یا می‌افتم توی گودال ولی... ولی اگر این چوب مال من باشه شاید بتونم با اون یک عصا درست کنم تا کمتر زمین بخورم... ولی حالا حیف که این چوب مال من نیست.

خرگوش: خوب حالا هم که دیر نشده، بچه‌ها این چوب را هدیه می‌دهند به شما مگه نه بچه‌ها؟

سنباب: خوب چرا. اصلاً این چوب زیاد به درد من نمی‌خوره. من با چوبهای دیگه جنگل هم می‌تونم الاکلنگ بازی کنم. این چوب هدیه به آقا لاک‌پشت.

خارپشت: خیلی خوب شد. چه فکری بهتر از این؟ بدون چوب من می‌تونم درخت را تکون بدم و سیب‌های رسیده رو جمع کنم. ولی با چوب امکان داشت سیب‌های کال هم

پایین بریزیه چه بهتر که چوب مال آقا لاک پشت باشه.
میمون: من اگه بتونم بدون چوب تعادل خودم را حفظ کنم و
بندبازی کنم هنر کرده‌ام. بنابراین، این چوب مال آقا
لاک پشت.

قورباغه: خب من هم می‌تونم روی برگ نیلوفر بنشینم و قایق
بازی کنم.

بچه‌ها: جانمی جان. زنده باد! چوب مال لاک پشت! دوست
خوب بچه‌ها.

لاک پشت: خیلی ممنون بچه‌ها دست همه شماها درد نکنه
راستی بچه‌ها دیگه نگران روباه‌ها هم نیستیم چون که
می‌تونم با عصام از خودم دفاع کنم.

خرگوش: پس بچه‌ها آماده باشید. چرا که روز سختی را در
پیش داریم. همگی آماده‌اید؟
همگی: آماده، آماده، آماده!

پایان



کتابخانه کودکان

۴۱۶

۸۷

و یزکیهم
و یعلمهم
الکتاب
والحکمة
معاونت
پرورش
اداره کل امور فرهنگی و هنری

